

در ضرورت طبیعی بودن گفتار در ترجمه

علی خزاعی فر

بخشی از متون ادبیات داستانی را گفت‌وگوی بین اشخاص داستان تشکیل می‌دهد. در ثبت این گفت‌وگوها، چه در ترجمه و چه در تألیف ادبی، اصل بر این است که گفت‌وگو «طبیعی» باشد، ولی طبیعی بودن به این نیست که کلمه‌ها و جمله‌ها همان‌گونه نوشته شود که در واقعیت ادا می‌شود، بلکه کلمه‌ها و جمله‌ها باید به گوش خواننده طبیعی برسد، یعنی خواننده صورتی نوشتاری گفت‌وگو را صورتی طبیعی از گفتار تشخیص دهد و آن را از زبان راوی که صورتی رسمی دارد متمایز بداند. گفت‌وگوی مکتوب وقتی طبیعی است که سه مؤلفه عمده داشته باشد:

- * شباهت (از حیث واژگان و نحو) با زبان افراد در موقعیت‌های مشابه در زندگی واقعی؛
- * تناسب میان گفتار فرد با شخصیت اجتماعی و فرهنگی او؛
- * پیوستگی میان جمله‌های فرد به نحوی که نه فقط تک‌تک جمله‌ها و اجزای آنها بلکه تداوم آنها هم طبیعی به گوش برسد.

لازم است همین ابتدا تأکید کنم که این تعریف از «طبیعی بودن» در خصوص متون معاصر صدق می‌کند و متون کلاسیک را در بر نمی‌گیرد. پس برای طبیعی بودن زبان گفتار در متون معاصر سه مؤلفه قائل شدیم و گفتیم طبیعی بودن گفتار را اهل زبان با توجه به تجربه شنیداری خود تشخیص می‌دهند و با توجه به انتظاراتی که در اثر این تجربه در آنها ایجاد شده و نیز با توجه به شخصیت گوینده در مورد میزان طبیعی بودن گفتار در متن چاپ‌شده داوری می‌کنند. در توصیف این سه مؤلفه سه واژه کلیدی به کار بردیم که عبارتند از: شباهت، تناسب و پیوستگی. در اینجا به اختصار این سه واژه را توضیح می‌دهم.

نخست واژه «شباهت». لازم است زبان فرد از حیث واژگان و نحو «شبيه»، و نه لزوماً عین، زبان افراد در موقعیت‌های مشابه واقعی باشد، چون به دلایلی که بعداً اشاره خواهیم کرد،

آوردن «عین» زبان گفتار اگر هم ممکن باشد ممکن است مطلوب نباشد. آنچه مهم است این است که خواننده گفتاری بودن زبان را حس کند و طبیعی بودن آن را بپذیرد. مترجمان و نویسندگان خوب ما شگردهایی مؤثر برای ثبت گفتار و گفتاری کردن نوشتار به کار برده‌اند و سرمشق‌های خوبی برای ما گذاشته‌اند.

«تناسب» میان زبان فرد و شخصیت و موقعیت اجتماعی و سطح سواد او نیز یکی از مؤلفه‌های طبیعی بودن زبان است و در این مورد احتمالاً همه مترجمان، از جهت نظری، اتفاق نظر دارند، ولی در عمل برخی از مترجمان زبان همه اشخاص داستان را به یک شکل ترجمه می‌کنند.

در مورد «پیوستگی» میان جمله‌ها ممکن است بین مترجمان اتفاق نظر وجود نداشته باشد. در متن اصلی، بنابر قاعده، گفت‌وگوها پیوستگی دارند و الکن و بریده بریده نیستند؛ نویسنده جمله‌های گوینده را به نحوی پشت سر هم آورده که خواننده باور می‌کند گوینده این جمله‌ها را به صورتی پیوسته و طبیعی بر زبان آورده است. اگر این جمله‌ها تحت‌اللفظی ترجمه شود، خواننده ترجمه ممکن است بین آنها پیوستگی احساس نکند. (ترجمه بسیاری از گفت‌وگوها در زیرنویس فیلم‌ها چنین است.) مترجم می‌تواند با حذف یا اضافه کردن کلمه‌هایی جزئی یا با جابه‌جا کردن اجزای جمله یا با استفاده از تعبیراتی اصطلاحی، «خشکی» و «غرابت» سخن گوینده را بگیرد و سخنش را طبیعی‌تر، آشناتر، باورپذیرتر و قابل‌فهم‌تر کند. ترجمه گفت‌وگو مثل، و شاید بیش از، ترجمه بخش‌های دیگر متن، مستلزم خلاقیت و دخالت خلاق مترجم در سخن نویسنده است و جز این باشد زبان طبیعی در نمی‌آید. کسانی که بیش از حد بر «دقت» در انتقال عین سخن نویسنده تأکید می‌کنند، ناچارند تعبیرات و ساختارهای گوینده را بدون تأمل و خلاقیت ترجمه کنند و روح سخن گوینده را در جریان انتقال بکشند و جسم سخنش را منتقل کنند.

اگر به اولین رمان‌های ترجمه شده نگاه کنیم، می‌بینیم که در آنها گفت‌وگوها به زبان رسمی و غیر محاوره‌ای ترجمه شده است. با توجه به اینکه غالب این رمان‌ها آثاری کلاسیک هستند این زبان رسمی بین متن و خواننده فاصله زمانی ایجاد می‌کند و لذا رسمی بودن زبان تاحدی قابل قبول می‌شود. ولی فاصله‌ای که ایجاد می‌شود لزوماً زبان را طبیعی نمی‌کند. در ترجمه گفت‌وگوهای متون کلاسیک، علاوه بر حفظ فاصله زمانی، لازم است به دو مؤلفه دیگر هم توجه کرد تا گفت‌وگوها طبیعی جلوه کنند، ولی در آن زمان هنوز سرمشق‌هایی برای ثبت گفت‌وگو، حتی در متون ادبی تألیفی، وجود نداشت و خواننده تصنعی بودن زبان گفت‌وگو را پذیرفته بود.

زبان محاوره با ترجمه ادبیات مدرن آمریکا به فارسی وارد نظام ترجمه در ایران می‌شود (صفی، خزاعی فر، رساله دکتری، ۱۴۰۰). وقتی مترجمان سراغ ترجمه ادبیات مدرن آمریکا می‌روند می‌بینند زبان تصنعی آثار کلاسیک دیگر جوابگو نیست. اینجاست که شیوه‌ای نو برای ثبت زبان گفتار (اعم از محاوره و عامیانه) ابداع می‌کنند. قدیمی‌ترین ترجمه ادبی که در آن از زبان محاوره استفاده شده ترجمه نمایشنامه پیش از ناشتایی (۱۳۲۴) به قلم صادق چوبک است. البته باید بین زبان محاوره و زبان عامیانه تمایز قائل شد چون زبان محاوره همیشه عامیانه نیست. زبان عامیانه زبان افراد بی‌سواد یا طبقات پایین اجتماع است، اما زبان محاوره صورتی از زبان است که اهل زبان، حتی افراد تحصیل‌کرده، در گفت‌وگوهای روزمره به کار می‌برند. سابقه استفاده از عناصر زبان عامیانه، هم در ترجمه و هم در تألیف ادبی، به قبل از ۱۳۲۴ برمی‌گردد، اما آنچه در ترجمه صادق چوبک نوآوری به حساب می‌آید، استفاده از یکی از عناصر زبان محاوره یعنی شکستن کلمات است. این ویژگی کم‌وبیش همزمان وارد ادبیات تألیفی هم می‌شود و در عرصه ترجمه شور و حرکتی پدید می‌آورد. دریابندری در گفت‌وگو با حریری ترجمه‌های این دوره را به دلیل سادگی و طراوتشان نوع تازه‌ای از ادبیات تلقی می‌کند که برای نسل او تازگی دارد (حریری، ۱۳۷۷). به‌زعم دریابندری، طراوت این ادبیات به این است که کلام وقتی از دهان خارج می‌شود تازگی آن در جریان انتقال به کاغذ از بین نمی‌رود، بلکه همان گونه که هست تر و تازه و باطراوت به کاغذ منتقل می‌شود. به نمونه‌ای از ترجمه نمایشنامه پیش از ناشتایی، ترجمه صادق چوبک توجه کنید:

نمی‌فهمی که نزدیک ساعت نهه؟... اگه بذارنت تا قیومت تو رخت خواب می‌خوابی... از روزی که ساعت تو مته احمقا گرو گذاشتی دیگه وسیله وخت شناختن هم نداریم... بلند شو! نمی‌شنفی؟ می‌خوام پیش از اونی که برم بیرون رخت خوابو درسش کنم... اونم از یه جایی یخورده پولی تهیه نکنی این وضع پایدار نمی‌مونه... تمام روز که سرکار مثل آقاها تو عرق‌فروشی‌ها با یه مشت از آرتیست‌های محله که یه قاز ارزش ندارن وول میزنین بنده می‌رم خیاطی... من دیگه کاری از دستم ساخته نیس... بدتم نمی‌اومد نشون بدی که منو دوس داری و منو وادار کنی که دروغای تو رو باور کنم.

بدین ترتیب زبان شکسته به نظام تألیف و ترجمه ادبی در ایران وارد می‌شود، اما همه نویسندگان و مترجمان به یک اندازه از آن استقبال نمی‌کنند. محمد شهباز در مقاله‌ای در همین شماره این وضعیت را به‌درستی چنین خلاصه کرده است: «شکسته‌نویسی در زبان فارسی موضوعی نوپاست که پیشینه آن به یک سده هم نمی‌رسد، اما بحثی درازدامن است که

مخالفانی سرسخت دارد، از جمله احمد سمیعی گیلانی (۱۳۷۸)، و مخالفانی معتدل همچون علی صلح‌جو (۱۳۹۳) و موافقانی سرسخت همچون منوچهر انور در مقدمه‌اش بر ترجمه نمایشنامه عروسکخانه (خانه عروسک) هنریک ایبسن (انور، ۱۳۸۵) و موافقانی معتدل همچون بیشتر نمایشنامه‌نویسان و فیلمنامه‌نویسان کنونی ایران.»

برخی مترجمان آگاهانه یا ناآگاهانه زبان فارسی را با زبان‌های خارجی مقایسه می‌کنند و به نظرشان طبیعی می‌رسد که در ترجمه هم مثل متن اصلی عین زبان گفتار را به کار ببرند. اما کسانی که با استفاده از زبان شکسته در ثبت گفت‌وگوها مخالفند استدلال‌های مختلفی به شرح زیر مطرح کرده‌اند که همگی از یک جنس نیستند:

* اگرچه در همه زبان‌ها بین صورت گفتار و صورت نوشتار کم‌وبیش تفاوت‌هایی وجود دارد، در زبان فارسی این تفاوت‌ها بسیار زیاد است، به نحوی که زبان رسمی و زبان گفتار انگار دو زبان متفاوتند؛

* در ایران زبان فارسی زبان مشترک و مهم‌ترین عامل وحدت میان اقوام ایرانی است. تغییر در صورت نوشتاری آن عامل تفرقه میان اقوام می‌شود؛

* استفاده از صورت شکسته زبان با شأن ادبیات سازگاری ندارد؛

* به طریقی غیر از استفاده از صورت شکسته زبان هم می‌توان حس محاوره را انتقال داد؛

* استفاده از صورت شکسته واژگان با سنت ادبی مغایر است و ورود صورت شکسته به زبان ادبیات کم‌کم به مهجوریت ادبیات کلاسیک منجر می‌شود.

* صورت سالم کلمات صورتی قاعده‌مند است ولی شکستن کلمات تابع قانون نیست و هرکس به طریقی می‌شکند؛

* اگر کلمات را به شکل سالم ثبت کنیم، ولی آنها را به شکل گفتاری بخوانیم، این مغایرت (هژوارش) مشکلی در خواندن ایجاد نمی‌کند، چون اهل زبان به این نوع مغایرت خو گرفته‌اند، حال آنکه اگر کلمه‌ای را به شکل شکسته بیاوریم، به دلیل اینکه این شکل شکسته در حافظه بصری ما وجود ندارد (در حافظه شنیداری ما هست)، این مغایرت به بدخوانی منجر می‌شود.

* استفاده از صورت شکسته کلمات که در رسانه‌های اجتماعی در میان کاربران نسل جوان‌تر متداول شده ابعادی فاجعه‌آمیز یافته و زبان فارسی را به آستانه تغییراتی مخرب کشانده است.

نتیجه بحث‌های مخالف و موافق در مورد استفاده از زبان شکسته در گفتار دو دستاورد بزرگ و ارزشمند داشته است:

- پذیرفتن اصل شکستن واژگان ولی تجویز آن به شکلی معتدل یا برای موقعیت‌های خاص و نیز قاعده‌مند کردن شکستن کلمات؛

● یافتن راه‌هایی جبرانی برای ایجاد حس محاوره با استفاده از صورت سالم کلمات

شکستن واژگان صورت‌های افراطی و معتدل دارد. برخی از مترجمان، به‌ویژه مترجمان نسل پیشین و مترجمانی که به ادبیات فارسی انس و تعلق خاطر بیشتری دارند، یا واژگان را نمی‌شکنند یا به صورتی معتدل می‌شکنند، یعنی فقط برخی از کلمات را می‌شکنند؛ درعین حال، شکستن تمامی کلمات یکی از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های زبان محاوره است و نباید این ظرفیت را به‌کلی تعطیل کرد، بلکه در جاهایی ممکن است بتوانیم، در تقابل با صورت‌های رسمی‌تر زبان، از این قابلیت استفاده کرده و تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی اشخاص داستان و سطوح مختلف کاربرد زبان را بارز کنیم.

برمی‌گردیم به مسئله اصلی مقاله، یعنی ضرورت طبیعی بودن زبان گفتار در ترجمه. متأسفانه این مسئله تحت‌تأثیر مسئله شکستن یا نشکستن کلمات واقع شده، حال آنکه شکستن یکی از راه‌های طبیعی کردن زبان گفتار است و اتفاقاً مهم‌ترین راه هم نیست چون بدون شکستن هم می‌توان به گفتاری طبیعی دست یافت و، برعکس، با شکستن کلمات لزوماً نمی‌توان به گفتاری طبیعی دست یافت. پس بحث شکستن کلمات، اگر در چارچوب بحث بزرگ‌تر طبیعی بودن زبان مطرح نشود به بحثی ابتر و گمراه‌کننده تبدیل می‌شود.

طبیعی درآوردن گفتار، چه در ترجمه و چه در تألیف ادبی، مستلزم داشتن استعدادی خاص در زبان محاوره است؛ مترجم یا نویسنده باید ذوقی فطری یا گوشه‌تربیت‌شده برای شنیدن و ثبت زبان گفتار داشته باشد؛ نمی‌توان پذیرفت که هرکس که به زبان فارسی حرف می‌زند یا هرکس که قادر است متن غیرگفتاری را به زیبایی ترجمه کند پس زبان گفتار را هم می‌تواند به‌خوبی دریاورد. بهترین نویسندگان معاصر ما از جمله صادق چوبک، جلال آل‌احمد و احمدشاملو نویسندگانی بودند که در ثبت گفتار تبحر داشتند. ترجمه گفتار از غیرگفتار دشوارتر است چون زبان گفتار اگر درست ترجمه نشود تصنعی بودن آن زودتر آشکار می‌شود. برای روشن‌تر شدن نکته‌های فوق، به سه ترجمه از متنی واحد توجه کنید:

I wish to Heaven I was married, I'm tired of everlastingly being unnatural and never doing anything I want to do. I'm tired of acting like I don't eat more than a bird, and walking when I want to run and saying I feel faint after a waltz, when I could dance for two days and never get tired. I'm tired of saying, 'How wonderful you are!' to fool men who haven't got one-half the sense I've got, and I'm tired of pretending I don't know anything, so men can tell me things and feel important while they're doing it.

ترجمه اول:

ای کاش متأهل بودم. دیگر خسته شده‌ام از اینکه رفتارم همیشه تصنعی است و هیچ وقت نمی‌توانم کاری را که دوست دارم انجام بدهم. خسته شده‌ام از اینکه وانمود کنم بیش از گنجشگ غذا نمی‌خورم و وقتی که دوست دارم بدوم راه بروم و بعد از هر والس بگویم احساس ضعف می‌کنم حال آنکه می‌توانم بدون اینکه خسته بشوم دو روز یکسره برقصم. خسته شده‌ام از اینکه آقایانی را که نصف عقل مرا هم ندارند فریب بدهم و بگویم «شما چقدر فوق العاده‌اید.» خسته شده‌ام از اینکه وانمود کنم چیزی نمی‌دانم تا آقایان برایم توضیح بدهند و احساس کنند آدم مهمی هستند.

ترجمه فوق‌زبانی کاملاً غیرطبیعی دارد چون تحت‌اللفظی ترجمه شده است. مترجم کلمات و تعبیرات و نحو متن اصلی را عیناً به ترجمه منتقل کرده است. در این ترجمه مترجم نه خلاقیتی از خود نشان داده و نه از هیچ‌یک از قابلیت‌های سه‌گانه زبان برای ایجاد حس محاوره یعنی کلمات شکسته، نحو محاوره و تعبیرات و واژگان و اصطلاحات محاوره استفاده کرده است.

ترجمه دوم:

کاش متأهل بودم. خسته شدم از ای که کارام همیشه تصنعی و هیچ وقت کاری رو که دلم می‌خواد نمی‌تونم بکنم. خسته شدم از ای که یکسر وانمود کنم بیشتر از گنجشگ غذا نمی‌خورم. جائیکه دلم می‌خواد بدوم، باید راه برم. منی که می‌تونم دو روز یکسر برقصم و ضعف نکنم هر بار که والس می‌رم باید بگم از نفس افتادم. خسته شدم از بس آقایونی را که نصف عقل منو ندارند فریب دادم و گفتم «شما فوق‌العاده‌این.» خسته شدم از ای که تظاهر کردم چیزی نمی‌دونم تا آقایان برام توضیح بدن و با ای کارشون خیال کنن خیلی مهمن.»

تنها تفاوت ترجمه فوق‌زبانی با ترجمه اول این است که در ترجمه دوم کلمات شکسته است ولی این شکستگی باعث طبیعی شدن زبان نشده چون ساختارها و تعبیرهای نویسنده کم و بیش تحت‌اللفظی منتقل شده است، ضمن اینکه این زبان شکسته با موقعیت اجتماعی گوینده آن همخوانی ندارد؛ این متن از رمان بر باد رفته گرفته شده و گوینده دختری لوس و اشرافی به نام اسکارلت اوهاراست که دارد با کلفت خانه درددل می‌کند.

ترجمه سوم:

کاش متأهل بودم! خسته شدم از اینکه یکسر نقش بازی کنم و کارهایی را بکنم که دوست

ندارم. چقدر باید وانمود کنم که به قدر گنجشک غذا می‌خورم؟ وقتی دوست دارم بدوم دوست دارم بدوم نه اینکه راه بروم. وقتی دو روز می‌توانم بی‌وقفه برقصم چرا یک دور که والس می‌رقصم باید بگویم دارم غش می‌کنم. خسته شدم از بس به مردهایی که نصف شعور من را هم ندارند گفتم: «وای شما معرکه‌ایدا!» تا کی وانمود کنم چیزی نمی‌دانم، تا مردها دانششان را به رخم بکشند و خیال برشان دارد که خیلی مهم هستند.

در ترجمه فوق کلمات به صورت سالم آمده ولی حس محاوره با نحو جملات و تعبیرات محاوره‌ای ایجاد شده است، ضمن اینکه این ترجمه با موقعیت اجتماعی گوینده سازگاری بیشتری دارد. نکته‌ای که در اینجا اهمیت دارد این است که استفاده از اصلاحات و تعبیرات محاوره‌ای و احیاناً تعبیرات عامیانه مثل تیغی دو دم می‌ماند؛ افراط در استفاده از آنها تصویری متفاوت از شخصیت گوینده ایجاد می‌کند و لذا مترجم باید حدّ نگه دارد؛ البته این حدّ را نمی‌توان تعریف کرد ولی وقتی به افراط کشیده می‌شود افراط را می‌توان تشخیص داد. راهنمای هرکس در نوشتن چنین جملاتی همان شناختی است که از زبان محاوره دارد. در ترجمه زیر، با توجه به شخصیت گوینده، در استفاده از تعبیرات محاوره‌ای افراط شده است:

ترجمه چهارم:

کاش من هم رفته بودم خونه بخت! چقدر دیگه نقش بازی کنم و کارهایی را بکنم که دوست ندارم. همش باید وانمود کنم که قدر گنجشک غذا می‌خورم. جایی که دلم می‌خواد بدوم باید راه برم. تا میام کمی والس برقصم باید بگم دارم غش می‌کنم با اینکه می‌تونم دو روز یکسر برقصم و خم به ابرو نیارم. خسته شدم از بس به مردایی که نصف شعور منو ندارن گفتم: «وای شما معرکه‌ایدا!» تا کی وانمود کنم چیزی سرم نمی‌شه تا مردا دانششون رو به رخم بکشن و خیال برشان داره که ارواح عمه‌شون خیلی می‌فهمن.»

در ادامه مقاله، چند نمونه ترجمه چاپ‌شده را نقل کرده و، در هر مورد، با توجه به آنچه گفته شد، داوری می‌کنیم.

نمونه اول: (گزیده‌ای از ترجمه‌ای چاپ‌شده):

... و اینکه در چهارده سالگی پدرتون شما رو به میلان برد تا به جور درمان آزمایشی بر اساس هورمون‌ها روی شما انجام بگیره؛ درمانی که به لطف اون در طول یه سال ساختار بدنی شما شونزده سانتیمتر رشد کرد و طبیعی شد؟ ... و این هم واقعیت داره که مادر شما با این موضوع موافق نبود؟ یعنی ترجیح میداد که شما کوچولو بمونین و موضوع بردن شما به میلان، تنها اقدام مقتدرانه توسط پدرتون در راستای وظایف پدرانه بوده، چون

توی خانواده شما، ببخشید آگه با صراحت همون اصطلاحی رو استفاده می‌کنم که به واسطه‌اش این نکته به من گفته شده، در واقع ایشان اصلاً آدم حساب نمی‌شه.

در ترجمه فوق، مترجم کلمه‌ها را شکسته ولی زبان ترجمه‌اش طبیعی نیست چون تحت‌اللفظی ترجمه شده است. مترجم معلوم است که هیچ زحمتی به خود نداده و تخیل و ذوقش را هیچ به کار نگرفته تا کلام گوینده برای خواننده فارسی زبان طبیعی جلوه کند.

نمونه دوم: (خدا حافظ گاری کوپر، ترجمه سروش حبیبی)

- این عکس که نمی‌تواند مدرک جرم باشد.
- آفرین. عمده اون که خودتون رو از تنگ‌وتا نندازین. دیوار حاشا بلند...
— خفم کردی! قبول نداری برو از یه آجان پرس. بت می‌گه کجاست...
— راستش رو بخواهی کمی دستپاچه شده‌ام. تا حالا هیچ‌وقت با سبزی یخ‌زده کاری نداشته‌ام...
— وقتی آدم تمام دنیا را اسباب غصه‌های محرمانه خودش می‌کنه، غصه‌ای که ته دل آدم جا خوش می‌کنه و درون آدمو می‌خوره، حالش به یه آبستنی موهوم می‌مونه. دیگه سرگشتگی از این بیشتر نمیشه که آدم به خودش ظنین بشود و خیال کنه ...

در ترجمه فوق مترجم علاوه بر استفاده از کلمات و تعبیرات محاوره‌ای کلمات را نیز شکسته، ولی نه به شکلی یکدست. مثلاً «را» را در جایی شکسته و در جایی نشکسته. یا در جمله آخر، کلمه «دیگر» را نشکسته و نیز دو فعل «نمیشه» و «بشود» را در کنار هم آورده، یکی را شکسته و دیگری را نشکسته. همچنین کلمات «نمی‌تواند» و «بخواهی» را نشکسته است. عدم یکدستی در شکستن کلمات در کار بسیاری از مترجمان دیده می‌شود و اینجاست که اهمیت کار بزرگ علی صلح‌جو در کتاب اصول شکسته‌نویسی؛ راهنمای شکستن واژه‌ها در گفت‌گوهای داستان، برای ارائه پیشنهادی برای قاعده‌مند کردن شکستن کلمات و پایان دادن به شلختگی‌ها و بی‌نظمی‌ها در ثبت گفتار معلوم می‌شود.

نمونه سوم: (باغ همسایه، ترجمه عبدالله کوثری)

— باز کن، احمق! مگر تقصیر من است که تو همیشه موهاش بوی آشپزخانه می‌دهد؟ معلوم است که ناچاری آشپزی کنی. تو دیگه دختر کوچولوی آن جناب دیپلومات نیستی که زنگ می‌زد تا یکی براش سیگار بیارد. توی تبعید همه‌مان ناچاریم کارهایی بکنیم که خوش‌مان نمی‌آید. همین است که هست!... من که مجبورت نکردم با من به این خراب شده بیایی. وقتی بهم اجازه خروج دادند بهت التماس کردم که توی شیلی بمانی... اما تو گفتی نه. تبعید

به هم نزدیکمان می‌کند. گفتمی به خاطر بچه باهات میام. نمی‌خواهم مثل نسل خودش با شستشوی مغزی بزرگ بشود... خوب حالا ببین ادیب شاه جغله‌ات چه چیزی از آب درآمد... ببین چه جور می‌خندد... می‌گوید این حرف‌ها یک غاز هم نمی‌ارزد. می‌گوید هیچ‌کدام از بچه‌های هم‌سن و سالش برای این مزخرفات تره هم خرد نمی‌کند.

در ترجمه فوق مترجم زبانی نیمه‌رسمی نیمه‌محاویره خلق کرده که با استفاده از تمهیدات جبرانی یعنی استفاده از نحو و واژگان و تعبیرات محاوره واحد زیادی حس محاوره را منتقل می‌کند. در این ترجمه مترجم تعدادی محدود از کلمات مثل «بیارد»، «میام»، «جاش» و «شکست‌هات» را نیز شکسته آورده است. بسیاری از مترجمان این شیوه را برای ترجمه گفتار به کار می‌برند، هرچند برخی مترجمان در استفاده از این زبان نیمه‌رسمی - نیمه‌محاویره به نیمه رسمی گرایش بیشتری نشان می‌دهند و برخی دیگر به نیمه محاوره. عبدالله کوثری معمولاً به نیمه رسمی گرایش نشان می‌دهد ولی در استفاده از عناصر محاوره به خصوص نحو محاوره هیچ ابایی ندارد. ویژگی‌های این شیوه از این قرار است:

* شکستن کلمات به صورت یک‌دست و بر طبق قاعده‌ای معین

* استفاده از واژگان زبان عامیانه در موارد ضروری

* استفاده از نحو محاوره و استفاده معتدل از تعبیرات زبان محاوره به تناسب موقعیت

* ایجاد پیوستگی بین جملات با دخالت خلاق در زبان گوینده به قصد زدودن خشکی و غرابت سخن او.

در خاتمه، چنان‌که پیشتر گفته شد، مترجمان برخی به شکستن و برخی به نشکستن کلمات متمایلند. به اعتقاد من وجود دو شیوه مشروع برای ثبت گفت‌وگو امتیاز مهمی برای مترجم و زبان فارسی به حساب می‌آید زیرا امکان انتخاب را برای مترجم فراهم می‌سازد. قطعاً در انتخاب این یا آن شیوه ذوق و تمایل و توانایی مترجم دخیل است ولی شخصیت قهرمان داستان نیز در این انتخاب اهمیت دارد. می‌توان برای انتخاب این یا آن شیوه یک «گوینده متعارف» تعریف کرد و آن گوینده‌ای است شهرنشین، متعلق به زمان حال، با سواد تحصیلی متعارف و طبقه اجتماعی متوسط یا رو به بالا در گفت‌وگویی غیررسمی. با این ترتیب اکثر شخصیت‌های رمان‌های معاصر گوینده‌های متعارف به حساب می‌آیند و در ثبت گفتار آنها می‌توان از روش فوق استفاده کرد و در مواردی که گوینده در تعریف فوق نمی‌گنجد می‌توان از زبان شکسته استفاده کرد. 